

## نزاع کلیسا و ماتریالیسم

### از نظر دیالکتیک من تر این نزاع و کشمکش چیست ؟

خوانندگان محترم هر يك كم و بیش از داستان اقتدار کلیسا و نفوذ اولیاء دین مسیح در قرون وسطی آگاهند . دانشبان مسیح با شعارهای تند و عارفانه و اخلاقی اروپا را بزجر خانه مدهش و ترسناکی درآوردند که واکنش اجتماعی آن از همان روزگار روشن میبود .

در مسیر یکچنین جریان اجتماعی پدیده فکری و فلسفی نوینی پرورش یافت . این پدیده که در دامن این واکنش اجتماعی نمود میگرد دست عکس العمل آراء و عقاید دوره پیشین بود و از همه لحاظ در برابر آن قرارداد داشت .

هسته ایدالوژی این واکنش فکری فلسفه ماتریالیسم بود . نتیجه برخورد ایدالوژی کلیسا با فلسفه مادی نتیجه تضاد و تقابل این دو جریان فکری و بالاخره این آن آنتی تر طرز فکر نوینی است که از نخستین روز نبرد شروع بشکون نوده و با پیدایش ماتریالیسم دیالکتیک تکامل یافته و در فاصله کمی بصورت یک ایدالوژی نوین از عرصه پیکار مبارزات اجتماعی فاتح و پیروز بیرون می آید .

در قسمت نخست مقاله شماره پیش شرحی از مظالم کلیسا و پشتیبانی اولیاء دین مسیح از جهل و نادانی و باطل را بجه و در نتیجه مساعد نمودن محیط فکری برای نضج فلسفه مادی بیان کردیم پس از آن عجز و ناتوانی طرز فکر مادی در توجیه بسیاری از مسائل فلسفی و علمی را شرح داده آشکارا نشان دادیم که چگونه ماتریالیسم با از دست دادن ارزش قطعیت خود بدامن دیالکتیک پناه برد . اینک بقیه بحث ...



اصول و پایه های فلسفی از این اصل اساسی مستثنی نیستند . آنها هم در معرض تغییر و دگرگونی و پذیرش تکامل و تحول میباشند . بنابراین در یکچنین دستگامی توجیه و تفسیر کامل و قطعی از اساس و ماهیت جهان ،



## فروغ علم — نزاع کلیسا

از ابدیت ماده، از چگونگی پایه و مبنای آفرینش غیر ممکن و محال و یکچنین توجیهی با اصول دیالکتیک تضاد فراوان دارد. انگلس در کتاب آنتی-دورنیک، هگل را از همین لحاظ مورد انتقاد قرار میدهد در آنجا که می نویسد:

« دستگامی از معرفت تاریخی و طبیعی که برای کلیهٔ ازمنه معرفتی کامل و تمام باشد و همه چیز را در برگیرد با قوانین اساسی طرز تفکر دیالکتیکی تضاد دارد. »

انگلس از هگل انتقاد میکند در حالیکه خود با شمول دیالکتیک بر همه چیز و بر همه جا، بر پدیده های فلسفی و تاریخی و اجتماعی دانسته و ندانسته قطعیت مبنایی ماتریالیسم را انکار میکند. این همان مایه و اعتبار بزرگی بود که ماتریالیسم برای فرار از تضادهای بی پایان از دست داد و بجای یک نظریهٔ کلی بنظر فلسفی خاص شرائط ویژه و محدودی تنزل یافت. بررسی یک پدیده در دستگاه دیالکتیک یعنی در نظر داشتن آن پدیده در شرائط زمانی و مکانی، در دامنهٔ چه شرائطی بوجود آمده و بعد از آن نمو یافته و بدون چون و چرا مرگ و انحطاط و نیستی آن بعد از آنکه سیر صعودی خود را طی کرد.

این نظریهٔ قطعی دیالکتیک در مورد پدیده های است که در دامنهٔ وسیع زمان و مکان از افق ظهور و پیدایش طلوع میکنند و در مغرب مرگ و نیستی افول مینمایند.

هر پدیده هنگامی قابل مطالعه و بررسی است که در محیط ویژه و خاصی از زمان و مکان مقید و محدود گردد. بنا بر این اعتراف مبنایی و اصول دیالکتیک و قبول آن در شئون فکری و معرفت انسانی با طرح مباحث اولیه فلسفه یا بحث وجود تضاد فراوان دارد.

بررسی در وجود، صحبت از خلق و آفرینش جهان مادی، بی بردن بکنه ماده و دست یابی به حقیقت موجودات همه از مطالبی هستند که خارج از صلاحیت قضاوت فکر قرار میگیرند و بر فرض که دربارهٔ این موضوعات اظهار نظر گردان اظهار نظرها و این قضاوتها ناچار مانند همه پدیده ها محدود بشرائط خاص و ناچار در شرائط دیگر از درجهٔ اعتبار تنزل مییابد و در درهٔ بی ارزشی سقوط میکند.

در اینجا نباید تصور کرد که ما با این بحث دیالکتیک را باطل و مردود

## نزاع کلیسا ————— فروغ علم

شردیم و بایکچنین نظری داشتیم. هر کس که مقاله ما را بدقت از آغاز تا بدین جا مطالعه کرده باشد خود بخود درک میکند که این نظر در کار نبوده و شاید بتوان گفت نمیتوانسته در کار باشد. اینک خلاصه و موجز برای اینکه بتوانیم بحث خود را ادامه دهیم همینقدر میگوئیم. دیالکتیک در ظرف زمان و مکان در جهان محسوسات قابل طرح و پذیرش است.

چه میتوان کرد هنگامیکه فلسفه مادی مبنای جهان بینی و بی بردن به حقیقت اشیاء را در همان مرحله احساس متوقف ساخت و محسوسات را عین حقیقت شمرد و بماورای احساس پشت پا زد؟ در اینصورت جادارد دیالکتیک را هم بر همه حقائق و هستیها شمول بخشد زیرا از نظر این طرز فکر حقیقتی جز دنیای محسوس وجود ندارد. ناچار بدون اینکه از این بحث دور شویم ناچاریم سخنان یکی از مارکسیستهای بنام جان لوئیس ریباد آور شویم. جان لوئیس در کتاب مارکسیم و ایدالیسیم جدید مینویسد: «این خشکی و جمود ماتریالیسیم سکانیستی و ناتوانی کامل او در توضیح آثار فراوان و مشهود ذهنی و اخلاقی و فکری دنیا سبب می شود که دام افتادگان آن بسوی عرفان کشیده شوند.» در اینجا کاری نداریم که مقصود جان لوئیس از عرفان چیست ولی انتقاد او را از ماتریالیسیم و عجز و ناتوانی از توجه پدیده های فکری و اخلاقی با آشکارا می بینیم. جان لوئیس در بی اعتباری محسوسات بعنوان حقیقت عینی در همان کتاب مینویسد:

«ایدالیسم عکس العملی است از اعتقاد خام و عنان گسیخته ای که از حضور سریع اشیاء طبیعی در مغز حاصل میشود و این مثل آنست که تصور کنیم ماهیت واقعی اشیاء را بهمان سادگی که صفحه دوربین عکاسی از شیئی عکس بر میدارد میتواند عکس برداشت و درک کرد» مارکسیست دیگر پروفیسور واستسکی مینویسد «احساسات بشری یکی از مهمترین منابع معرفت بشمار میروند ولی تنها احساسات نمی توانند بقدر کافی و بنحو عمیقی ماهیت جریان های طبیعت و اجتماع را تشریح نمایند» اینک درست روشن شد که چگونه ماتریالیسیم بعد از نمو و توسعه و تکامل خویش بتضادهائی برخورد کرد که باز دست دادن قطعیت خود ناچار به دیالکتیک پناه برد و اینک مدتها از آن روز میگذرد که در پناه دیالکتیک بحیات نیمه جان خود ادامه داده و اکنون میتوان گفت قوس صعودی ماتریالیسیم پایان رسیده و آثار زوال و نیستی از همه جانب بر بیکر آن نمودار شده است.





## فروغ علم ————— نزاع کلیسا

از نظر علمی - شکست ماتریالیسم تنها از لحاظ فکری و فلسفی نبود. اگر مسئله را از لحاظ علمی مورد بررسی قرار دهیم آثار شکست آشکارا مشاهده خواهد شد.

عقب نشینی ماتریالیسم از روزی آغاز شد که پایه‌های فیزیک نیوتن در هم شکست و مکانیسم و اتمیسم هر دو از صحنه فرضیه های علمی طرد شدند.

این شکست وقتی نمایان شد که بشر بدرون اتم، یعنی آخرین پناهگاه و تنها نقطه اتکاء ماتریالیسم راه یافت و پس از بررسی اثری از ذرات سخت و نشکن ماده ندید.

بقول یکی از دانشمندان خانه را خالی و صاحب خانه را فراری یافت.

اتنها بمنزله آجر های کاخ ماتریالیسم بودند. با در هم شکستن اتم این کاخ از هم فرو ریخت دیگر توجیه و تفسیر دیالکتیسیستها قادر به برمت و تعمیر آن نخواهد بود. لنین در کتاب امپریو کریتیسیم مینوسد: « تنها خاصیت ماده که ماتریالیستها بآن توجه دارند وجود آن مستقل از شناخت و معرفت انسانی است. » اگر ماتریالیسم تا باین حد عقب نشینی میکند که فقط و فقط اشیاء و اجسام مستقل از وجدان ما در خارج وجود دارند میتوان اکثر بلکه تمام فلاسفه را ماتریالیست شمرد مگر کانت فیلسوف بزرگ ایدالیست وجود دنیای خارج از ذهن را انکار کرده بود؛ خیر او و اکثر ایدالیستها بدنای خارجی اعتقاد و باور داشتند ولی درک حقیقت مطلق و غیر مشروط آنرا محال و غیر ممکن میدانستند. اینهم همان اصلی است که اخیراً مارکسیستها بطور کامل و رسا بیان میدارند.  
جان لوئیس مینوسد،

« نسبت معرفت انسانی اشتباه نیست. این حقیقتی است که ماتریالیست های کهن بر آن وقوف نداشتند و مارکسیست هایی هم که شیوه نقادی نداشته اند از آن چشم پوشیده اند، میراث جاودانی که ایدالیسم برای ما میگذارد همان چیزی است که لنین آنرا عامل دیالکتیکی معرفت مینامد. همین شناسائی اصل نسبت در انواع معرفت ها و اذعان باین واقعیت که این شناسائی اکیداً مشروط است. ما اشیاء را درک میکنیم اما کیفیات این اشیاء از هر طریق و هر جهت مشروط هستند. »

## نزاع کلیسا ————— فروغ علم

اینک از نظر دیالکتیک میتوان گفت پدیده فلسفی ماتریالیسم در شرائطی مساعد با برصه ظهور گذاشت و پس از نضج و ترقی و پیشرفت دوران شکست و انحطاط آن فرا رسیده است.

پیوستگی بدیالکتیک و قبول آن یکچنین عاقبت سیاهی برای ماتریالیسم فراهم آورد. استالین در کتاب ماتریالیسم تاریخی چنین مینویسد: «دیالکتیک بعکس متافیزیک طبیعت را بحال رکود و غمود و سکون و غیر موثر نمینگرد بلکه آنرا دائماً در تغییر و تبدیل و حرکت و بسط و تجدید لاینقطع میداند و معتقد است که در آن همه چیز ایجاد شده و تکمیل یافته و بالاخره محو میگردد.»

کسانیکه بایشرفت سریع علم در قرن بیستم بازهم دودستی گریبان ماتریالیسم را چسبیده و میخوانند آنرا برای همیشه نگهداری کنند این اصل اساسی دیالکتیک را فراموش کرده نمیدانند که تضاد بر مرحله ای رسیده که تنها یک تکان اجتماعی کافی است که فلسفه مادی را از صحنه معرفت بشری طرد و برای همیشه آنرا بیک نظریه ارتجاعی و پوسیده مبدل سازد در بحثی که ما آغاز کردیم تز عقائد و افکار کلیسا بود آنتی تز یعنی آنچه عکس العمل و رآکسیون آن افکار و عقائد بود فلسفه مادی و جهان بینی ماتریالیسم بود.

اکنون باید دید سن تز یعنی نتیجه ترکیب این تز و آن آنتی تز چیست و دنیای آینده متعلق بچه طرز جهان بینی و نحوه بینش فلسفی خواهد بود باید دید از نبرد کلیسا و ماتریالیسم چه طرز فکری زائیده میشود و تکامل افکار فلسفی بچه صورت انجام میگردد.

قطعی است جریان مبارزه بمنزله بونه تشریه و تصفیه هر یک از پدیده های متقابل میباشد زوائد و خرافات و حواشی و آنچه بایشرفت های بشر در زمینه علم و تجربیات دامنه دار او در زمینه های دیگر زندگی سازگار نیست از دست میرود و هسته های مثبت و مفید آن برای همراهی با زندگانی تکاملی بشر در دامن یک ترکیب عالی تر و نمربخش تریاقی میماند. در طرز فکر آینده دنیا آنچه از افکار کلیسا پس از حمله دامنه دار ماتریالیسم باقی خواهد ماند. هسته توحید اعتقاد بیک جریان تکاملی، اصلاح اخلاق و تهذیب نفس بوسیله توجه بکمال، رسوخ طرز فکر سوسیالیستی و اجتماعی بجای خود پرستی





## فروغ علم ————— نزاع کلیسا

واندیویدو آلیستی و بالاخره اجتماع انسان های آینده حول ابدآل ترقی و پیشرفت انسانیت میباشد .

این گفتار - دوران صدر مسیحیت ، اجتماع سوسیالیستی آنها ، روح فداکاری و بشر دوستی آنها را بیاد ما میآورد . آنچه از ماتریالیسم و از یورش تئوریک آن باقی میماند عبارتست از معو و نابودی خدایان معجول بتهای پر زرق و برقی که در گوشه و کنار دنیا ، در محیطی تاریک ، تاریک در نتیجه حکومت جهل و نادانی و موهوم پرستی مردم را پیرستش خود و ادا کرده بودند و از خون دل مردم بساط خود را رنگین تر و با خرابی کانون هزار ها خانوار قصر مجلل خود را زیباتر و بلند پایه تر ساخته بودند . پشت پا زدن بدرویش منشی و صوفیگری و انزوا از خلق و بالاخره درک این مطلب که حیات مادی در تأمین سعادت انسان بی نهایت دخالت و تاثیر دارد محو و نابودی تمام افکاری که بشر را از زندگی دور و بوماملی غیر از زندگی مشغول میساخت . ارزش واقعی برای علم و دانش بشری در ادامه راهی که بشر را بر طبیعت مسلط و فرمانروا ساخته است .

اینست دورنمای مختصری از آنچه دنیای انسانیت را یکقدم بسوی تکامل نزدیک خواهد ساخت .

شایسته است مردان مرقی و جوانان روشنفکر ما بادرك این سیر تکاملی کوشش خود را در جهتی ثمر بخش تر متمرکز سازند .

### برناردشاو نویسنده و فیلسوف انگلیسی میگوید:

من همواره برای دین محمد (ص) بزرگترین جایگاه را قائلم زیرا زندگانی حیرت آور این مرد تاثیر عجبی در من کرده است بنا بر این معتقدم دین او یگانه دینی است که با تمام ادوار زندگی بشری مناسب میباشد و قابلیت آنرا دارد که هر نسلی را بخود جلب کند اما من پیش بینی می-کنم که اروپا در آینده دین محمد را قبول خواهد کرد و آثار آن از حالا نمایان است . زیرا اروپائیان بآن اقبال کرده اند .